



یک گوشش دره، یک گوشش دروازه

گنجینه ۱۳



در یک روز آفتابی و زیبا، مدرسه‌ی «افق روشن» در حال آماده شدن برای برگزاری یک اردوی آموزشی ویژه به یکی از کشورهای همسایه بود. این اردو قرار بود فرصتی عالی برای دانش‌آموزان باشد تا با فرهنگ‌های جدید آشنا شوند و تجربیات جدیدی کسب کنند. آقای حسینی، معلم تاریخ مدرسه، مسئولیت هدایت این اردوی ویژه را بر عهده داشت و با تیمی از مدیر مدرسه، معاون آموزشی و دیگر معلمان، برنامه‌ریزی دقیقی برای این سفر کرده بود. دانش‌آموزان نیز با شوق و هیجان فراوان برای این سفر انتظار می‌کشیدند. یکی از دانش‌آموزان، امیر، به خاطر شخصیت پرجنب‌وجوش و گاه بی‌توجه

همیشه مورد توجه و نگرانی معلم‌ها و والدین بود.

امیر به شدت مشتاق بود که در این سفر شرکت کند و از فرصت‌های جدید بهره‌برداری کند، اما در عین حال، عادت‌های پیشینش به او این هشدار را داده بود که ممکن است به مشکلاتی بر بخورد. روز سفر فرا رسید و گروهی از دانش‌آموزان همراه با آقای حسینی و دیگر اعضای تیم به فرودگاه رفتند. مدیر مدرسه، آقای صادقی، معاون آموزشی و خانم رضایی، نیز برای بدرقه و اطمینان از سلامت سفر در فرودگاه حاضر بودند.

آقای صادقی با جدیت به دانش‌آموزان گوشزد کرد: «فراموش نکنید که باید به تمامی قوانین و دستورات معلم خود توجه کنید. این سفر فرصتی است برای یادگیری و تجربه، پس باید با دقت و احترام رفتار کنید.» خانم رضایی نیز افزود: «در این سفر، ما به قوانین و نکات ایمنی بسیار توجه داریم. از شما انتظار می‌رود که به دستورات آقای حسینی گوش دهید و با احترام با دیگران رفتار کنید.»

سفر آغاز شد و گروه به مقصد خود رسید. اولین روز سفر به دیدار از موزه‌ها و بناهای تاریخی اختصاص داشت.

آقای حسینی به دانش‌آموزان توضیح داد که برای بازدید از مکان‌های تاریخی باید گروهی عمل کنند و به هیچ‌وجه از گروه جدا نشوند. بچه‌های گروه به صورت یک نیم دایره به قطر ۵ متر ایستاده بودند. او همچنین تأکید کرد که در مکان‌های عمومی باید با ادب و احترام رفتار کنند و از مزاحمت برای دیگران خودداری کنند.

امیر، که به نظر می‌رسید به توصیه‌های معلم توجهی نمی‌کند، در حال بازیگوشی و گفت‌وگو با دوستانش بود و به سخنان آقای حسینی کمتر توجه می‌کرد. او تصمیم گرفت در حین بازدید از موزه، از گروه جدا شده و به تنهایی به بخش‌های مختلف موزه سرک بکشد. امیر با دوستانش در مورد فرهنگ و تاریخ کشورهای مختلف بحث می‌کرد و به تدریج از گروه دور شد.

وقتی گروه به پایان بازدید رسید، آقای حسینی متوجه غیبت امیر شد، نگرانی همه ی

وجود آقای حسینی را فرا گرفت. او بلافاصله با تیم همراه تماس گرفت و شروع به جست و جو برای یافتن امیر کرد. گروه با همکاری معلمان و مسئولین محلی تلاش کردند تا امیر را پیدا کنند، اما تلاش‌ها تا شب نتیجه‌ای نداشت.

امیر که در این مدت از گروه جدا شده بود، به اشتباه وارد یکی از بخش‌های بسته موزه شده بود. او از پشت شیشه‌ها به آثار نگاه می‌کرد و متوجه نمی‌شد که با این کار باعث نگرانی و مشکلاتی برای خود و گروه شده است. او به تدریج احساس وحشت و اضطراب کرد، زیرا مکان بسته و عدم امکان تماس با دیگران او را به شدت نگران کرده بود.

در نهایت، پس از تلاش‌های مداوم، گروه توانست امیر را پیدا کند و او را به جمع خود بازگرداند. وقتی امیر به گروه برگشت، آقای حسینی با نگرانی و تردید گفت: «امیر، ما نگران تو بودیم. چرا به گفته‌های من توجه نکردی و از گروه جدا شدی؟»

امیر با شرمندگی پاسخ داد: «پوزش می‌طلبم، آقای حسینی. من فکر کردم که می‌توانم به تنهایی جست و جو کنم و از فرصت استفاده کنم، اما متوجه شدم که اشتباه کرده‌ام. من به توصیه‌های شما توجه نکردم و حالا به مشکلاتی دچار شدم.»

آقای حسینی با آرامش گفت: «این تجربه به تو یاد داده است که وقتی به دستورات و نصایح گوش نمی‌دهی، ممکن است به مشکلاتی برخورد کنی که عواقب ناخوشایندی برای تو به همراه داشته باشد.»

این ضرب‌المثل که می‌گوید: "یک گوشش در است و یک گوشش دروازه"، به معنای این است که وقتی به سخنان دیگران توجه نمی‌کنیم و فقط به دلخواه خود عمل می‌کنیم، ممکن است به مشکلاتی برخورد کنیم.»

امیر که از این تجربه به خوبی عبرت گرفته بود، از آقای حسینی و دیگر اعضای گروه عذرخواهی کرد و قول داد که در آینده به دقت به صحبت‌ها و نصایح توجه کند. او همچنین به دوستانش توضیح داد که اهمیت توجه به قوانین و همکاری گروهی را به خوبی درک کرده است.

با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. محیط نیم دایره ای که بچه های گروه ایستاده بودند را به دست آورید.

۲. فرض کنید بچه های گروه به صورت یک دایره کامل ایستاده اند. در این صورت محیط دایره را به دست بیاورید.

۳. اردوی دانش آموزان کجا بود؟ اردوی آموزشی ویژه به یکی از کشورهای همسایه

۴. اسم مدرسه ی داستان چه بود؟ «افق روشن»

۵. چه ضرب المثلی در داستان به کار رفته است؟ معنای آن را توضیح دهید.

این است که وقتی به سخنان دیگران توجه نمی کنیم و فقط به دلخواه خود عمل می کنیم، ممکن است به مشکلاتی برخورد کنیم.

۶. چرا معلمان و اولیا نگران امیر بودند؟

ممکن است به مشکلاتی برخورد کنی که عواقب ناخوشایندی برای تو به همراه داشته باشد.

۷. چه کسانی تلاش کردند امیر را پیدا کنند؟

گروه با همکاری معلمان و مسئولین محلی

۸. چه چیزی باعث شد امیر احساس وحشت و اضطراب داشته باشد؟

زیرا مکان بسته و عدم امکان تماس با دیگران او را به شدت نگران کرده بود.

۹. چه کسی امیر را پیدا کرد؟

گروه توانست امیر را پیدا کند.

